



بررسی مقایسه‌ای مبانی معرفت‌شناختی رویکردهای میانه در روابط بین‌الملل



دکتر مجید دشتگرد* - فاطمه ستار

This is an open access article under the CC BY license (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

چکیده

ظهور رویکردهای میانه (سازه‌انگاری اجتماعی، نظریه انتقادی، مکتب انگلیسی) در سنت نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل حاصل تحولات فکری و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی در نیمه دوم قرن بیستم بوده است. این تحولات که زمینه را برای تقابل رویکردهای جدید در برابر اثبات‌گرایان فراهم نمود، به منظره سوم در این رشته مطالعاتی شکل داد؛ مناظره‌ای که بخش قابل توجه آن را رویکردهای میانه تشکیل داده بودند. در واقع نظریه‌پردازان رویکردهای میانه نیز در این مشاجرات فکری در برابر خردگرایان قرار گرفتند و در کنار پساساختارگرایان، استدلال‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی متفاوت خود را در تقابل با جریان اصلی ارائه دادند. نویسنده در این پژوهش تلاش دارد که مبانی معرفت‌شناختی رویکردهای میانه را بر اساس ۳ دغدغه معرفت‌شناختی یعنی مسئله امکان‌شناخت، چگونگی شناخت و غایت و هدف از شناخت را مورد بررسی قرار دهد. از این رو، سؤال اصلی این پژوهش این است که دیدگاه هر یک از نظریه‌های طیف میانه در روابط بین‌الملل نسبت به امکان‌شناخت، چگونگی شناخت و غایت و هدف شناخت چگونه است؟ پژوهش حاضر تلاش می‌کند که با توسل به یک بررسی مقایسه‌ای به این سؤالات پاسخ دهد.

کلیدواژگان

رویکردهای میانه، معرفت‌شناسی، مکتب انگلیسی، نظریه انتقادی، سازه‌انگاری

* نویسنده مسئول، دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی (e) / ایمیل: dashtgerd@afu.ac.ir

دانش‌آموخته کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه یزد.

مقدمه

سازه‌انگاری میانه یا متعارف، مکتب انگلیسی و نظریه انتقادی (به معنای خاص آن) را اغلب تحت عنوان رویکردهای میانه در حوزه روابط بین‌الملل می‌شناسیم که در تلاش‌اند تا یک مبانی فلسفی و فکری متفاوتی را برای نظریه‌های روابط بین‌الملل و امکان شناخت واقعیت‌های سیاست بین‌الملل فراهم آورند. رویکردهای میانه را از این رو میانه می‌خوانند که مسیر خود را در حوزه هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی از جریان اصلی جدا کرده و تلاش دارند که نوع متفاوتی از مبانی معرفت‌شناختی را برای کسب شناخت نسبت به سیاست جهانی ارائه دهند. از طرفی این دیدگاه‌ها برخلاف جریان‌های رادیکال شناختی که یکسره امکان شناخت قابل‌اتکا را رد می‌کنند نیز موضع‌گیری کرده و معتقدند که امکان شناخت را نمی‌توان به‌طور کامل غیرممکن دانست. در واقع اگرچه آن‌ها روش تقلیل‌گرایانه اثبات‌گرایان را نمی‌پذیرند اما معتقدند که رد کامل شناخت نیز نمی‌تواند مسیر درست نظریه‌پردازی در حوزه روابط بین‌الملل باشد. با توجه به چنین استدلالی می‌توان این طیف از سنت نظریه‌پردازی را پسااثبات‌گرایی نامید چراکه از یک‌سو در تلاش‌اند که از مبانی فلسفی اثبات‌گرایان فراتر روند و از طرفی نیز در پی این هستند که از تمایلات افراط‌گرایانه ضد اثبات‌گرایان نیز دوری گزینند؛ بنابراین نظریه‌پردازان طیف میانه، پسااثبات‌گرایی هستند که از تقلیل‌گرایی اثبات‌گرایان گریزان بوده و در برابر افراط‌گرایی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی ضد اثبات‌گرایان نیز موضع‌گیری می‌کنند. با توجه به اهمیت و جایگاه این طیف فکری در حوزه سنت نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، نویسنده بر آن است که مبانی و نگرش معرفت‌شناختی ۳ مکتب اصلی این جریان را موردبررسی قرار داده و نشان دهد که نظریه‌پردازان این طیف چگونه خود را در این زمینه از سایر مکاتب منفک می‌کنند. بر این اساس، سؤال و دغدغه اصلی این پژوهش این است که دیدگاه هر یک از نظریه‌های طیف میانه در روابط بین‌الملل نسبت به امکان شناخت، چگونگی شناخت و غایت و هدف شناخت چگونه است؟ این پژوهش تلاش می‌کند که با بهره‌گیری از روش مقایسه‌ای به این سؤالات پاسخ دهد.

۱- پیشینه

اگرچه در ارتباط با موضوع این پژوهش، مباحث و تحقیقات زیادی صورت پذیرفته است اما هیچ پژوهش مستقلی به‌طور مشخص به مقایسه مبانی معرفت‌شناختی ۳ رویکرد میانه یعنی نظریه انتقادی، سازه‌انگاری و مکتب انگلیسی آن هم در قالب ۳ دغدغه معرفت‌شناختی مطرح‌شده در این پژوهش نپرداخته است و اکثر تحقیقات بر یک موضوع یا نظریه خاص متمرکز بوده‌اند. به‌منظور تقویت این ادعا و برجستگی نوآوری این پژوهش، در این بخش به برخی از پژوهش‌های صورت پذیرفته در ارتباط با موضوع تحقیق اشاره می‌کنیم. ایمانوئل آدلر^۱ که از پیشگامان سازه‌انگاری

^۱. Emanuel Adler

اجتماعی شناخته می‌شود، در مقاله‌ای با عنوان «تصرف جایگاه میانه: سازه‌انگاری در سیاست جهانی» (Adler, 1997: 319-363) تلاش کرده است که مبانی معرفت‌شناختی نظریه سازه‌انگاری را به‌عنوان نوعی رویکرد میانه در عرصه روابط بین‌الملل تشریح نماید. او در این پژوهش ضمن بررسی رهیافت میانه در عرصه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل، دستور کار تحقیقاتی و معرفت‌شناختی سازه‌انگاری را نیز توضیح داده است. کریستین رئوس اسمیت دیگر متفکر سازه‌انگار نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «حفظ جایگاه میانه» (Reus-Smit, 2021: 208-227) مشکلات و ضعف‌های مربوط به حفظ جایگاه میانه در سنت نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل را با توسل به نوشته‌های امانوئل آدلر در زمینه رویکرد میانه در سه دهه گذشته مورد بحث و بررسی قرار داده است. هیدمی ساگانامی از حامیان مکتب انگلیسی نیز در پژوهشی با عنوان «مکتب انگلیسی و تئوری بین‌الملل» (Suganami, 2004: 29-44) ضمن بررسی سنت‌های نظری مختلف در حوزه روابط بین‌الملل، تلاش کرده است که نگاه و نگرش مکتب انگلیسی به تئوری روابط بین‌الملل را مورد بررسی قرار داده و نشان دهد که جایگاه مکتب انگلیسی در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل چگونه است. فاروق یالواچ از دیگر پژوهشگرانی است که مبانی فرا نظری نظریه انتقادی را مورد بررسی قرار داده است. او در مقاله‌ای تحت عنوان «نظریه انتقادی: تعامل روابط بین‌الملل با مکتب فرانکفورت و مارکسیسم» مبانی فلسفی و نظری نظریه انتقادی را مورد واکاوی قرار داده و تشریح کرده است که این رویکرد دارای چه مبانی و اصولی است و نگرش آن به مباحث محتوایی و همچنین فلسفی و درجه دوم از جمله معرفت‌شناسی چگونه است. (Yalvaç, 2017) همان‌طور که عناوین پژوهش‌های مذکور نشان می‌دهد اکثر بررسی‌های انجام‌شده در ارتباط با موضوع این پژوهش به‌طور خاص بر یک نظریه متمرکز است؛ لذا با توجه به نکاتی که در ابتدای این بخش مطرح شد، نوآوری این پژوهش در بررسی مقایسه‌ای ۳ رویکرد میانه در حوزه معرفت‌شناسی است.

۲- چارچوب مفهومی: معرفت‌شناسی و مسئله شناخت از منظر نظریه‌های روابط بین‌الملل

معرفت‌شناسی «تئوری دانش»^۴ یا «فلسفه دانش»^۵ است که مشخص می‌کند چگونه می‌توان به دانش معتبر و درست نائل شد و در پی آن است که به بررسی و واکاوی تعریف دانش و مفاهیم مرتبط با آن، منابع و معیارهای دانش، انواع دانش امکان‌پذیر و میزان دقیق و مشخص ارتباط بین

¹. Christian Reus-Smit

². Hidemi Suganami

³. Faruk Yalvaç

⁴. Theory of knowledge

⁵. Philosophy of knowledge

آن کسی که دست به شناخت زده و موضوع شناخت، پردازد. (Wight, 2002: 51) معرفت‌شناسی اساساً در پی پاسخ‌گویی به چنین سؤالاتی است: چگونه می‌توانیم صحت آنچه را که می‌پنداریم دانش است را اثبات کنیم؟ بر چه مبنایی ما می‌توانیم ادعای دانستن چیزی را داشته باشیم؟ چه چیزی دانش درست را از باورها و حدس‌ها جدا می‌کند؟ چگونه می‌توانیم بدانیم که ما درست می‌گوییم؟ چگونه می‌توانیم بین دانش ایجادشده توسط موقعیت‌های مختلف تئوریک قضاوت کنیم؟ (Booth, 2007: 193)

در حوزه روابط بین‌الملل و به‌طور خاص نظریه‌های روابط بین‌الملل نیز تلاش برای شناخت جهان و چگونگی امکان‌پذیری آن اساس موضوعات معرفت‌شناختی را تشکیل می‌دهد. در این زمینه معرفت‌شناسی در پی این است که به این‌گونه سؤالات پاسخ دهد: آیا می‌توان نسبت به جهان سیاست بین‌الملل شناختی حاصل کرد؟ هدف از شناخت سیاست بین‌الملل چیست؟ چه مسیرها و بنیادهایی برای شناخت درست جهان روابط بین‌الملل وجود دارد؟ همان‌طور که در مباحث هستی‌شناختی روابط بین‌الملل نگرش واحدی وجود ندارد، در رابطه با مباحث معرفت‌شناختی نیز یک دیدگاه واحد و مشترکی حاصل نشده است و هر یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل از مبانی معرفت‌شناختی متفاوتی تبعیت می‌کنند. به‌عنوان مثال علیرغم این که سازه‌نگاری و دیدگاه جریان اصلی معتقد به امکان شناخت در روابط بین‌الملل هستند، پس‌اساختارگرایی امکان‌پذیری شناخت را رد می‌کند. همچنین معتقدین به شناخت نیز هرکدام به‌گونه‌ای متفاوت به مقوله شناخت و نحوه دستیابی به آن می‌نگرند و به‌غایت و اهداف متفاوتی در این مسیر اعتقاد دارند. نورنالیسم هدف و غایت شناخت را تبیین و پیش‌بینی به‌منظور حل و فصل مسائل و مشکلات پیش روی دولت‌ها می‌داند در صورتی که نظریه انتقادی، شناخت درست را در مسیر مقابله با جریان سلطه و تلاش برای تغییر جهان به کار می‌گیرد. از آنجایی که مسئله امکان یا عدم امکان شناخت، چگونگی شناخت و غایت و هدف شناخت از مهم‌ترین مباحث معرفت‌شناختی محسوب می‌شوند این پژوهش نیز بر این ۳ موضوع تمرکز دارد و تلاش می‌کند که بررسی مقایسه‌ای مبانی معرفت‌شناختی ۳ نظریه میانه را در این قالب انجام دهد.

۳- تاریخچه تحول: زمینه‌های سیاسی و اجتماعی ظهور رویکردهای میانه در روابط بین‌الملل

تحولات سیاسی و اجتماعی دوران جنگ سرد نقشی اساسی در رشد نگرش‌های پس‌اثباتی در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل ایفا کرده و به‌عنوان نوعی بافت و ساختار زبانی، در شکل دادن به نگرش‌های جدیدی از فلسفه دانش و رویکردهای متفاوت نظری حائز اهمیت بوده است. نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل نیز همچون متفکرین فلسفه علوم اجتماعی در پاسخ به بحران‌ها و چالش‌های واقعی عصر خود نوع متفاوتی از رویکردها و روش‌های علمی را به کار برده‌اند و در

این مسیر تلاش کرده‌اند که به‌نوعی، هنجارهای علمی حاکم و مسلط بر عصر خویش را نیز در این راستا به چالش بکشند. جهانی‌شدن حوزه سیاست، اقتصاد و فرهنگ، اهمیت مسائل جدید در عرصه نظام بین‌الملل و کاهش رقابت امنیتی بین دو ابرقدرت از مهم‌ترین تحولاتی است که در بازاندیشی سنت نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ تأثیرگذار بوده است و این واقعیت‌ها متفکرین روابط بین‌الملل را به سمت نگرش‌های متفاوت که با واقعیت‌های جدید همخوانی داشته باشد سوق داده است. رشد فرآیندهای جهانی‌شدن که پس از جنگ جهانی دوم به‌مرور زمان بر فضای روابط بین‌الملل حاکم شد زمینه را برای هم‌گرایی‌های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی فراهم نمود که در اواخر جنگ سرد و هم‌زمان با رشد فناوری اطلاعات و افزایش ارتباطات تسریع نیز گردید. طبق گزارش سازمان تجارت جهانی، بین سال‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۳ شاهد این هستیم که تحت فرآیندهای جهانی‌شدن، تجارت بین‌المللی حدود ۸,۲ درصد رشد می‌یابد و زمینه برای وابستگی اقتصادی کشورها فراهم می‌شود. (World Trade Report, 2008:4)

جهانی‌شدن که مسئله کوچک شدن فضا و کم‌اهمیت شدن زمان را موردتوجه قرار می‌داد زمینه‌ساز نگرشی متفاوت به فضای سیاست جهانی نیز بوده است. هم‌گرایی فرهنگی و تسریع جابجایی و مهاجرت شهروندان، جابجایی و انتقال سرمایه و پول و ادغام در بازارهای سرمایه و کالا و کار و همچنین کم‌اهمیت شدن مرزهای سیاسی و اهمیت بازیگران فراملی و فروملی از مهم‌ترین پیامدهای جهانی‌شدن بود که مسائل جدیدی را پیش روی متفکرین روابط بین‌الملل قرار می‌داد. (Helleiner, 2001:243) جهانی‌شدن و گسترش دامنه ارتباطات، مسائل و موضوعات جدیدی را وارد فضای روابط بین‌الملل کرده که در گذشته چندان موردتوجه نبوده است. بحران غذا، محیط‌زیست، مواد مخدر از مسائلی بودند که در اواخر دوران جنگ سرد توجه بسیاری از دولت‌مردان و متفکرین روابط بین‌الملل را به خود جلب نمود. علاوه بر این، گسترش ارتباطات زمینه را برای افزایش آگاهی‌های بشری نیز فراهم نمود و باعث شد که گروه‌های اجتماعی و سیاسی جدیدی مانند گروه‌های هم‌جنس‌بازان، طرفداران محیط‌زیست، فمینیست‌ها و گروه‌ها و اقشاری که سابقاً در فضای امنیتی جنگ سرد در حاشیه قرار گرفته شده بودند نیز در راستای تحقق خواسته‌های خود بکوشند. این وضعیت با ظهور کشورهای آسیایی و آفریقایی که پیش‌تر در استعمار کشورهای اروپایی بودند همراه بود که به‌نوبه خود وضعیت جهانی را پیچیده‌تر کرد و باعث شد که مسائلی چون مهاجرت و بحران غذا و فقر از اهمیت بیشتری برخوردار شود. تا دهه ۱۹۶۵ بیش از ۳۰ کشور آسیایی و آفریقایی به جامعه بین‌المللی اضافه شدند که علیرغم استقلال سیاسی با بحران‌های متفاوتی روبرو بودند. این کشورها تلاش کردند که در قالب جنبش عدم تعهدها به‌نوعی بی‌طرفی و استقلال در برابر دو بلوک قدرت یعنی شوروی و آمریکا روی آورند اما با این حال موفقیت چندان‌ی نداشتند

¹. World Trade Organization

و مسائل و مشکلات این کشورها روابط بین‌المللی را تحت تأثیر خود قرار داد. اهمیت مسئله غذا، بحران مربوط به محیط‌زیست و همچنین خواسته‌های زنان و جنبش‌های جدیدی چون محیط‌زیست تا حدی حائز اهمیت بوده که سیاست‌گذاری جهانی را به شدت تحت تأثیر قرار داده است. تحت تأثیر این فرآیندهای جدید بود که در نوامبر سال ۱۹۷۴ نخستین کنفرانس جهانی غذا^۱ توسط سازمان ملل و تحت نظارت فائو و پس از قحطی ویرانگری که در بنگلادش اتفاق افتاد برگزار شد و مسئله جهانی تولید و مصرف غذا مورد توجه و تأکید قرار گرفت. همچنین در سال ۱۹۹۲ نیز نخستین کنفرانس بین‌المللی تغذیه^۲ توسط سازمان ملل و با حضور ۱۵۶ کشور در رم برگزار شد و در مورد راه‌های ریشه کن کردن گرسنگی و سوء تغذیه نیز مذاکره صورت پذیرفت. (United Nations Website, 2019) در دهه ۱۹۷۰ شبکه‌ها و گروه‌های محیط‌زیست نیز به خصوص پس از اجلاس استکهلم شروع به رشد کردند و خواهان توجه سیاست‌مداران جهان به مسائل محیط‌زیستی شدند و همین مسئله باعث شد که رهبران جهان مسئله محیط‌زیست را نیز در دستور کار سیاسی خود قرار دهند. در کنار این تحولات، حرکت سیاسی زنان نیز حائز اهمیت بوده است. زنان که پس از جنبش مه فرانسه تلاش کردند با به چالش کشیدن وضعیت مردسالارانه، حقوق خود را مورد تأکید قرار دهند توانستند سیاست بین‌الملل را نیز تحت‌الشعاع خود قرار داده و سازمان‌ها و مراکز تصمیم‌گیری جهانی را به سمت توجه بیشتر به حقوق زنان سوق دهند. بر این اساس بود که نخستین اجلاس جهانی زنان^۳ در سال ۱۹۷۵ در مکزیکوسیتی برگزار شد و در قالب آن مسئله تبعیض و حقوق زنان مورد تأکید قرار گرفت. قرار گرفتن آزار جنسی زنان در فهرست آزارهای سیاسی سازمان جهانی عفو بین‌الملل^۴ در دهه ۱۹۹۰ نیز بیانگر اهمیت یافتن خواسته‌ها و فعالیت زنان در حوزه روابط بین‌الملل بوده است. (ترو، ۱۳۹۳: ۳۱۸)؛ (True, 2014: 318) سیاست تنش‌زدایی^۵ در روابط دو ابرقدرت که در دهه ۱۹۸۰ با جدیت بیشتری پی‌گیری شد نیز در برجستگی مسائل جدید در حوزه سیاست جهانی نقش‌آفرین بود و باعث شد که برخلاف گذشته صرفاً موضوعات امنیتی و نظامی در دستور کار رهبران سیاسی نباشد و به مشکلات جدید نیز توجه شود؛ به همین خاطر شاهد این هستیم که دو ابرقدرت در دهه ۱۹۸۰ و به خصوص در نیمه دوم این دهه روابط اقتصادی را در دستور کار قرار داده و ریگان و گورباچوف مجموعه‌ای از مذاکرات و دیدارهایی را در

^۱ The first World Food Conference

^۲ International Conference on Nutrition

^۳ World Conference on Women

^۴ Amnesty International

^۵ Détente

راستای تنش‌زدایی ترتیب می‌دهند (نقیب‌زاده، ۱۳۸۷: ۲۸۶-۲۸۴)؛ (Naghib Zadeh, 2008: 284-286).

مجموعه‌ای این تحولات زمینه را برای رشد تفکرات جدید در حوزه روابط بین‌الملل نیز فراهم ساخت و باعث شد که نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل در دهه ۱۹۸۰ در قالب مناظره سوم به بازاندیشی دیدگاه‌های سابق روی آورند. این مناظره واکنشی به نگرش‌های جریان اصلی بود که تلاش داشتند با رویکردی اثباتی و دولت‌محور مشکلات روابط بین‌الملل را حل و فصل نمایند. در این مناظره طیف مختلفی از نظریه‌پردازان میانه و رادیکال حضور داشتند که مکتب انگلیسی، نظریه انتقادی و سازه‌انگاری متعارف از رویکردهای میانه این مناظره محسوب می‌شوند. پس‌اساختارگرایان نیز در جبهه رادیکال از طیف بازاندیشانی بودند که از منظر فلسفی یک نگاه ضد میناگرایانه را در پاسخ به این تحولات و چالش‌ها گسترش دادند؛ بنابراین مناظره سوم روابط بین‌الملل به نوعی واکنش و پاسخ به مشکلات و مسائل جدید بین‌المللی بود که نظریات جریان اصلی از حل و فصل آن عاجز بودند؛ چراکه از منظر رویکردهای انتقادی این نظریه‌پردازان با نگرشی صرفاً کمی و تقلیل‌گرایانه به مطالعه مسائل بین‌الملل می‌پرداختند که باعث می‌شد بخش اعظمی از موضوعات روابط بین‌الملل از حوزه مطالعاتی آن‌ها کنار گذاشته شود.

۴- مقایسه مبانی معرفت‌شناسی رویکردهای میانه در روابط بین‌الملل

۴-۱- رویکردهای میانه در حوزه نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل

منظور از رویکردهای میانه آن دسته از مکاتب نظری است که در برابر نظریات جریان اصلی روابط بین‌الملل موضع‌گیری کرده و از طرفی استدلال افراط‌گرایانه شناختی ضد اثبات‌گرایان و رادیکال‌ها را نیز نمی‌پذیرند. چالش و انتقاد اساسی این رویکرد پیش از هر چیز متوجه مبانی فلسفی پوزیتیویسم است؛ جریانی که پایبندی به علوم تجربی، شناخت قابل‌اتکا و هستی‌شناختی رئالیستی را مبنای شناختی خود قرار می‌دهد. در واقع پوزیتیویسم مبتنی بر تعهد به وحدت علوم و اتخاذ روش‌های علوم طبیعی به‌منظور تبیین جهان اجتماعی بوده و هدف نهایی آن نیز حل مسائل و مشکلات جامعه بشری از طریق پیش‌بینی به‌واسطه کاربرد روش‌های دقیق تجربی است. این نگرش در دهه ۱۹۶۰ وارد حوزه روابط بین‌الملل شد و طیف گسترده‌ای از ادبیات پژوهشی این رشته را نیز تحت تأثیر خود قرار داد. (Smith, 1996: 11)

تسلط این نگرش فکری بر حوزه علوم اجتماعی و به‌طور خاص روابط بین‌الملل به گونه‌ای بوده است که نگرش‌های فکری بعدی از جمله رویکردهای میانه اساساً با نقد و یا رد مبانی و اصول پوزیتیویستی هویت یافته‌اند. به همین خاطر اغلب دیدگاه‌های متمایز از پوزیتیویسم را در قالب پست پوزیتیویسم یا بازاندیشی تقسیم‌بندی می‌کنند. به کار بردن اصطلاح بازاندیشی برای این دیدگاه‌ها بدین خاطر است که آن‌ها به بازبینی دوباره نسبت به مبانی و اصول اثبات‌گرایی تمایل دارند.

به‌عنوان مثال فرانزیه انتقادی پیش از هر چیز به نقد عقلانیت ابزاری^۱ و محافظه‌کاری پوزیتیویسم می‌پردازد و اساساً هویت فکری خود را در قبال واکنش به اصول و مبانی اثبات‌گرایی کسب می‌کند؛ هرچند که این دیدگاه خود در قالب نگرش معتدل‌تر فلسفه علم قرار می‌گیرد.

منظور ما از پست پوزیتیویسم در این پژوهش آن نوع از رویکردهای فرانزیه‌ای است که از آن تحت عنوان رویکردهای میانه نیز یاد می‌شود و تلاش دارد تا ضمن نقد مبانی و اصول پوزیتیویستی از به‌کارگیری دستورالعمل‌های پساساختارگرایانه که منکر امکان‌شناخت و واقعیت مستقل از ذهن است نیز خودداری نماید. در واقع رویکرد پست پوزیتیویستی در پی این است که از نگرش صرفاً تجربی و محافظه‌کارانه اثبات‌گرایی فراتر رود اما با این وجود واقعیت مستقل از ذهن و زبان را می‌پذیرد و حداقلی از مبنای معرفت‌شناسی را نیز به رسمیت می‌شناسد؛ هرچند که باید اشاره کرد که تلاش این دسته از فرانزیه‌ها برای ایجاد یک رویکرد میانی، نگرش انتقادی هم‌اثبات‌گرایی و هم‌پساساختارگرایی را نسبت به مبانی فکری آن‌ها برانگیخته است؛ به نحوی که از یک‌سو اثبات‌گرایان نگرش‌های آن‌ها را فاقد اعتبار علمی دانسته‌اند و از سوی پساساختارگرایان نیز این نگرش‌ها را محافظه‌کارانه و هم‌سو با جریان‌های اثبات‌گرایانه در نظر گرفته‌اند.

۲-۴- بررسی مقایسه‌ای مبانی معرفت‌شناختی سازه‌انگاری، نظریه انتقادی و مکتب انگلیسی

۱-۲-۴- امکان‌پذیری شناخت

۱-۱-۲-۴- سازه‌انگاری

سازه‌انگاران امکان دستیابی به معرفت و کسب شناخت توسط اندیشمندان روابط بین‌الملل را می‌پذیرند و طبق گفته نیکلاس اونف^۲ آن‌ها نگرش خاص روشنگری مبنی بر این که: «امکان دست‌یابی به دانش معنادار و مفید پیرامون جهانی که در آن زندگی می‌کنیم وجود دارد» را رد نمی‌کنند. (Onuf, 2013: 29) علاوه بر این، بسیاری از سازه‌انگاران امکان ارائه تبیین علمی را نیز در مطالعات بین‌المللی می‌پذیرند. جفری چکل^۳ در این زمینه توضیح می‌دهد که سازه‌انگاری علم یا تبیین علمی را رد نمی‌کند و چالش اصلی آن نسبت به جریان اصلی مربوط به حوزه هستی‌شناسی است نه معرفت‌شناسی. (Smith, 2000: 390) او معتقد است که سازه‌انگاری که ایجاد یک رویکرد میانه را هدف خود قرار داده است در حوزه معرفت‌شناسی با دیدگاه جریان اصلی همگام است و در زمینه هستی‌شناسی نیز به دلیل تأکید بر نقش هویت و گفتمان با رویکردهای پست‌مدرن همسو می‌باشد. (Checkel, 1998: 327)

۱-۲-۴- نظریه انتقادی

نومار کسپست‌ها رهیافت شناختی پوزیتیویست‌ها مبنی بر امکان تحصیل معرفت را به‌طور

¹. Instrumental Rationality

². Nicholas Onuf

³. Jeffrey T. Checkel

یکسره رد نمی‌کنند و معتقدند که اندیشمندان علوم اجتماعی می‌توانند دانش لازم را نسبت به جهان اجتماعی خود کسب نمایند. در واقع رهیافت تئوری انتقادی نسبت به علوم اجتماعی مبتنی بر ترکیب عناصر هرمنوتیکی و پوزیتیویستی است و تنها تفاوت اساسی آن‌ها این است که نظریه انتقادی تلاش دارد تا از منظر پتانسیل رهایی بخشی و آزادی از تفسیرگرایی و اثبات‌گرایی فراتر رود. هابرماس انواع مختلف دانش را به ۳ دسته تجربی، تفسیری و انتقادی تقسیم می‌کند و ضمن تأیید مشروعیت این ۳ نوع دانش، بر امکان بهره‌گیری نظریه انتقادی از ظرفیت‌های دانش تجربی و تفسیری صحنه می‌گذارد. مارک هافمن^۱ نیز در تأیید بخشی از رویکرد معرفتی اثبات‌گرایی، ابراز می‌دارد که «نظریه انتقادی به دنبال بی‌اعتبار سازی پوزیتیویسم نیست بلکه بیشتر به دنبال این است که نشان دهد دانش علمی که کنترل فنی محض را مورد توجه قرار داده است تنها نوع دانش مشروع نیست» (WIGHT, 2002: 48) پذیرش بخشی از تفکر شناختی اثبات‌گرایی توسط نظریه‌پردازان انتقادی بدین معناست که آن‌ها وجود متعلق خارجی شناخت را به رسمیت شناخته و امکان کسب دانش نسبت به آن را ممکن می‌دانند.

۳-۲-۴- مکتب انگلیسی

از لحاظ معرفت‌شناسی مکتب انگلیسی حدفاصل اثبات‌گرایی و رادیکالیسم قرار دارد و همان‌گونه که تیم دان^۲ اشاره می‌کند کسانی که با این نظریه شناخته می‌شوند مکتب انگلیسی را تحت عنوان رویکرد میانه در کنار سازه‌انگاری قرار می‌دهند. (Dunne, 2011: 2) نظریه‌پردازان این مکتب امکان شناخت سیاست جهانی را منکر نمی‌شوند اما تلاش می‌کنند تا از اثبات‌گرایی و صرف شناخت تجربی فراتر روند و نشان دهند که چگونه واقعیت‌های بین‌المللی تحت تأثیر نظریه قرار دارند و در قالب تاریخ و اجتماع بشری ساخته می‌شوند. الکس بلامی^۳ معتقد است که مکتب انگلیسی ضمن بدگمانی نسبت به علم‌گرایی، نظریه روابط بین‌الملل را دارای جنبه‌ای هنجاری می‌داند و برای تفسیرگرایی نیز اهمیت قائل است (بلامی، ۱۳۹۳: ۱۹۰-۱۸۹)؛ (Bellamy, 2014: 90-189).

۲-۲-۴- ماهیت و نحوه شناخت

۱-۲-۲-۴- سازه‌انگاری

با وجود این که سازه‌انگاری امکان دست‌یابی به معرفت و ارائه تبیین علمی را می‌پذیرد اما تلاش می‌کند تا آن را به شناخت صرفاً تجربی محدود نکند و از رهیافت شناختی خردگرایی فراتر رود. در واقع معرفت‌شناسی سازه‌انگاری بر هستی‌شناسی آن استوار است و سازه‌انگاران در پی این هستند که مسیر شناختی خردگرایی که از معرفت تجربی آغاز و به هستی قابل مشاهده می‌رسد را برعکس

¹. Mark Hoffman

². Tim Dunne

³. Alex Bellamy

طی نمایندند. نتیجه چنین تحولی این بوده است که سازه‌انگاران استدلال کنند که واقعیت متفاوت و فراخ‌تر از آن چیزی است که خردگرایان آن را در نظر می‌گیرند و نمی‌شود آن را صرفاً به عناصر تجربی و قابل مشاهده تقلیل داد و چون واقعیت لایه‌های متفاوتی دارد لذا شناخت ما نیز باید متفاوت و متناسب با این لایه‌های مختلف وجودی باشد و مؤلفه‌های بین‌ذهنی و برساخته را نیز پوشش دهد. (بیت جم و دیگران، ۱۴۰۱: ۱۸۶)؛ (Beit Jam et.al., 2022: 186) در واقع همان گونه که استفانو گازینی استدلال می‌کند، مشاهده، درک ذهنی خالص و محض و ضبط منفعلانه آن نیست بلکه موضوعات دانش برساخته می‌شوند. (Guzzini, 2000: 160)

این مسئله باعث شده است که سازه‌انگاران آن نوع از تبیین علمی را در نظر داشته باشند که حاوی تکوین نیز باشد تا از این طریق بتوان نسبت به جلوه‌های بین‌ذهنی هستی نیز معرفت حاصل نمود. بر این اساس بوده است که سازه‌انگاران روش علمی و این مسئله که تبیین روابط بین‌الملل امکان‌پذیر است را رد نکرده‌اند اما به جای پذیرش رهیافت‌های تبیین علی که مبتنی بر قوانینی در تئوری است که رفتار خردگرایانه ابزاری را مسلم می‌پندارد، به دنبال بررسی مدل عقلانی - ارزشی^۲ از بازیگران هستند که باعث می‌شود هنجارها و عقاید بازیگران یا کارگزاران را نیز مورد توجه قرار دهند. نتیجه چنین رویکرد معرفتی، تحلیل و بررسی تاریخی - تجربی^۳ و تبیین وقایع و نتایج از طریق تشریح عوامل هنجاری و ارزشی و همچنین این مسئله که چگونه منافع و هویت‌ها در طول زمان دچار تحول می‌شوند، می‌باشد. (Viotti, Kauppi, 2012: 279) آدیو لینچ و سیسیلیا کلاتز^۴ در رابطه با اهمیت هر دو روش تبیینی و تکوینی در مطالعات سازه‌انگاری اظهار می‌کنند که این دو روش دارای اشتراکات مهمی هستند و جدایی کامل آن‌ها از یکدیگر دشوار است. طبق گفته این دو اندیشمند، نشانه‌های جدایی بین تبیین و تکوین چندان دقیق و مشخص نیست چراکه «زبان علیت» بسیار سیال است. جدایی بین سؤالات تکوینی «چگونه امکان‌پذیر است»^۵ از سؤالات «چرایی»^۶ لعلی، تمیز مشکل‌ساز بین تبیین و فهم را منعکس می‌سازد. مطالعات علی به بحث در مورد تبیین رفتار تمایل دارند در حالی که مطالعات تکوینی به فهم موقعیت عمل و کنش می‌پردازند. قطعاً اصطلاحات قابل‌معاوضه نیستند اما در عمل اشتراکات قابل توجهی بین آن‌ها وجود دارد. آن کسانی که از تبیین رفتار سخن می‌گویند، تفسیر معنا نیز می‌کنند و آن کسانی که بر فهم زبان تمرکز می‌کنند

¹. Stefano Guzzini

². value-rational

³. historical - empirical

⁴. Audie Klotz and Cecelia Lynch

⁵. the language of "causality"

⁶. How possible?

⁷. Why?

نیز تا حدودی به تبیین یک کنش می‌پردازند. بر این اساس سازه‌انگاران نباید از امکان پاسخ علی به سؤالات هنجاری و یا برعکس آن ممانعت به عمل آورند (Lynch, Klotz, 2007: 15). الکساندر ونت از جمله سازه‌انگاران است که تلاش نموده تا جنبه هم تکمیلی تبیین علی و تکوینی را نشان دهد. او رویکرد معرفت‌شناختی سازه‌انگاران خود را با اتکا به مفروضات اساسی رئالیسم علمی ارائه داده است که معتقد است جهانی مستقل از ذهن و زبان شخص مشاهده‌کننده وجود دارد و تئوری‌های علمی پخته و بالغ همواره به این جهان ارجاع می‌دهند، اگرچه این جهان به‌طور مستقیم به مشاهده درنیاید (Wendt, 2003: 51). ونت بررسی این جهان مستقل از ذهن و برساخته را در قالب رهیافت‌های علمی امکان‌پذیر می‌داند و معتقد است که این بررسی علمی می‌تواند شامل هم تبیین و هم تکوین باشد و این دو به‌گونه‌ای مکمل هم به کار می‌روند. از نظر او تئوری‌های علی به سؤالات مربوط به چرایی و در مواردی سؤالات مربوط به چگونگی پاسخ می‌دهند و تئوری‌های تکوینی خواص و ویژگی چیزها را با ارجاع به ساختارهایی که به‌موجب آن وجود دارند مورد توجه قرار می‌دهند. به‌عنوان مثال مؤلفه‌هایی که جنگ سرد را به وجود آورده‌اند که خارج از ساختار جنگ سرد و فراتر از زمان نیستند، صرفاً همان مؤلفه‌های علی جنگ سرد محسوب نمی‌شوند. (Adler, 2002: 147)

البته تلاش سازه‌انگاری در جهت ارائه یک تبیین علمی غیر خردگرایانه و در قالب رویکردی میانه، واکنش هر دو گروه جریان اصلی و پست‌مدرن را برانگیخته است. نظریه‌پردازان جریان اصلی تمسک سازه‌انگاری به مؤلفه‌های بینادذهنی را خارج از دایره معرفت علمی می‌دانند و پس‌اساختارگرایان نیز معتقدند که سازه‌انگاران معرفت‌شناسی جوهر گرایانه‌ای را در مطالعات بین‌المللی خود دنبال می‌کنند و رویکرد آن‌ها شبیه رویکرد رفتارگرایان است. به‌عنوان مثال استیو اسمیت معتقد است که دیدگاه ونت از تئوری تکوینی شبیه تبیین‌های علی است که این مسئله به خاطر اعتقاد ونت به جدایی بین ذهن و عین است که مورد توجه دکارت بوده است. (Adler, 2002: 147) نقد اساسی نظریه‌پردازان جریان اصلی به سازه‌انگاری در این زمینه نیز مربوط به شناخت در چارچوب مؤلفه‌های غیر قابل مشاهده است که مبتنی بر مراجع تجربی نیست. جان مرشایمر آدر نقد ونت به نظریات انتقادی اشاره می‌کند که طرفداران آن پشتیبانی تجربی اندکی از نظریاتشان ارائه داده‌اند. از نظر او تئوری‌های انتقادی هنوز باید مستندات و شواهدی را فراهم نمایند که بتواند نظریه‌هایشان را تا حد زیادی تبیین کند؛ بنابراین چهره متمایز ادبیات تئوری انتقادی و همچنین کار ونت این است که فاقد محتوای تجربی هستند. استفن کراسنر نیز معتقد است که استدلال ونت

¹. Alexander Wendt

². Steve Smith

³. John Mearsheimer

⁴. Stephen D. Krasner

صرفاً در چارچوب ارزش‌ها و هویت‌ها صورت می‌پذیرد و تنها بر اساس مؤلفه‌های معنایی پشتیبانی می‌شود و فاقد هرگونه پشتیبانی تجربی می‌باشد. در نقد معرفت‌شناسی غیرعلمی سازه‌انگاری، همچنین دلیل کاپلند نیز به شدت با این مسئله مخالفت می‌کند که هویت بهتر از رفتار بتواند روابط بین‌الملل را تبیین نماید: (Copeland, 2000: 92); (Mearsheimer, 1995: 131-136); (Krasner, 2000: 187-212)

۲-۲-۴- نظریه انتقادی

نظریه انتقادی نیز مانند سازه‌انگاری به شناخت صرفاً تجربی بدین است و تلاش دارد که به نقش مؤلفه‌های اجتماعی و انگاره‌ای در شناخت انسانی توجه داشته باشد. استفن گیل نظریه معرفتی رهیافت انتقادی را با اشاره به قرائت استیو ماررا از ماتریالیسم تاریخی نشان می‌دهد. ماررا ۴ مؤلفه اساسی را برای تئوری دانش ماتریالیسم تاریخی در نظر می‌گیرد: اول، تئوری ماتریالیسم تاریخی نسبت به دانش، وجود متعلق شناخت و مستقل از فاعل شناسا و فرآیند تولید دانش و خود دانش را مورد تأیید قرار می‌دهد؛ دوم، کفایت متعلق دانش، یک استاندارد نهایی را ارائه می‌دهد که از طریق آن شان شناختی تفکر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد؛ سوم، اندیشه‌ها و تفکرات به عنوان واقعیت‌های قائم‌به‌ذات و همچنین متعلق شناخت در نظر گرفته می‌شوند؛ چهارم، آن واقعیت‌ها نه به عنوان واقعیت‌های منحصربه‌فرد بلکه به عنوان نتیجه‌ای از مکانیسم‌های علی تئوریزه می‌شوند (Gill, 1993: 26).

با وجود این که نظریه انتقادی متعلق شناخت و امکان شناخت را مورد تأیید قرار می‌دهد اما نگاه آن نسبت به ماهیت متعلق شناخت و نوع معرفتی که نسبت به آن حاصل می‌شود متفاوت است. در واقع وجه تمایز معرفت‌شناسی نظریه انتقادی نسبت به اثبات‌گرایی مربوط به نگرش تفسیرگرایانه آن به هستی‌شناسی و در نتیجه ضرورت به کارگیری دانش متناسب با چنین هستی‌شناسی است. گیل معتقد است که بین علوم اجتماعی و علوم طبیعی از منظر شکل و منطق تبیین و تحقیق تقارنی وجود ندارد و از لحاظ منطقی نیز نمی‌تواند یک زبان واحد از تبیین علمی بین آن‌ها وجود داشته باشد. از نظر او تفاوتی اساسی بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی وجود دارد که این تفاوت مربوط به این است که ساختار روابط اجتماعی و معانی وقایع اجتماعی کار ویژه تئوری اندیشمندان علوم طبیعی نیست و آنچه اندیشمندان علوم اجتماعی با آن مواجه هستند واقعیت نوع دوم است نه واقعیت نوع اول.^۵ جهان اندیشمندان اجتماعی یک جهان اجتماعی است که از طریق مشارکت حاصل شده

¹. Dale C. Copeland

². Stephen Gill

³. Esteve Morera

⁴. Second-order reality

⁵. First-order reality

است. (Gill, 1993: 21) مارک هافمن نیز معتقد است که در نظریه انتقادی واقعیت‌ها نمی‌توانند از منشأ اجتماعی شکل‌گیری‌شان جدا شوند و آن‌ها دارای ساختی اجتماعی هستند و به‌وسیله کنش‌های جمعی و مخلوقات انسانی در اجتماع تعیین می‌شوند و جهانی که ما آن را مطالعه می‌کنیم محصول ایده‌ها و کنش انسانی است. (Hoffman, 1987: 233)

بنابراین نظریه انتقادی برخلاف اثبات‌گرایی معتقد است که وظیفه اندیشمند اجتماعی صرفاً بررسی رفتارهای قابل مشاهده نیست و نباید دانش را به نمودهای بشری فروکاست. ایده و انگاره‌های بشری نیز به‌عنوان واقعیت شناخته می‌شوند و می‌توانند متعلق شناخت قرار گیرند. در نظر داشتن واقعیت‌های ایده‌ای و انگاره‌ای بیانگر ساخت اجتماعی و تاریخی واقعیت و رد دو انگاری عین و ذهن است. در واقع از آنجایی که ذهن در شکل‌دهی به عین تأثیرگذار است لذا واقعیت نظریه زده شده و نظریه رها از ارزش محال می‌گردد. این مسئله منجر می‌شود که تئوری و واقعیت به هم وابسته گردند و چنانچه گیل می‌گوید «با توجه به وابستگی‌ای که بین تئوری و واقعیت وجود دارد، طبق بیان هگل ما هرگز نمی‌توانیم به دانش بی‌واسطه دست یابیم.» (Gill, 1993: 26) به همین خاطر است که نظریه انتقادی واقعیت فارغ از ارزش را نمی‌پذیرد و رابطه بین دانش و علقه بشری را مورد بررسی قرار می‌دهد و معتقد است که طلب دانش ذاتاً مسئله‌ای سیاسی است و تئوری پرداز از علقه و ارزش بشری امکان‌ناپذیر است. رابرت کاکس^۱ در این زمینه می‌گوید که تئوری همواره برای کسی و با هدف خاصی است. (Viotti, Kauppi, 2012: 279) اندور لینکلتر^۲ نیز در این زمینه تأکید می‌ورزد که تعهد اصلی تئوری انتقادی این است که از تصورات سیاسی مربوط به ادعاهای تحلیل جهان به گونه‌ای خنثی و بی‌طرف پرده بردارد و نشان دهد که تئوری‌های جهان اجتماعی خارج از حوزه سیاسی نیستند و نتایج عمیقی را برای توزیع قدرت، منابع مادی و موقعیت‌های قابل توجه در جامعه داخلی و خارجی دربر دارد. (Linklater, 2007: 55)

۳-۲-۴- مکتب انگلیسی

در نظر گرفتن جنبه تفسیری واقعیت در مکتب انگلیسی به دلیل اولویت یافتن واقعیت جامعه بین‌المللی در این رویکرد است که بر اساس آن ارزش‌ها و هنجارهای بین‌دذهنی به یک جامعه بین‌المللی شکل می‌دهند. بر این اساس است که اندیشمندان جامعه بین‌المللی معتقدند که نمی‌توان از طریق روش‌های اثباتی پیرامون ارزش‌ها و هنجارهای جامعه بین‌المللی شناخت حاصل نمود و لذا معرفت نسبت به جنبه‌های بین‌دذهنی واقعیت روش متمایزی را می‌طلبد. هدلی بال^۳ در این رابطه تأکید می‌ورزد که تئوری‌های علمی روابط بین‌الملل که مبتنی بر اثبات منطقی و ریاضی و همچنین تصدیق

¹. Mark Hoffman

². Robert Cox

³. Linklater, Andrew

⁴. Hedley Bull

پذیری صرف تجربی هستند نمی‌توانند مسائل اصلی موضوع مورد مطالعه را درک کنند. این مسائل مربوط به رفتارهای ارزش مینا در روابط بین‌الملل است که نمی‌تواند با شرایط علمی منطبق باشند؛ اگرچه حتی آن مسائلی که ارزش مینا نیستند نیز مورد قضاوت و داوری ما قرار می‌گیرند. بال معتقد است که یک تحقیق علمی تنها می‌تواند در زمینه‌هایی مانند روند جمعیت، نرخ رشد اقتصادی، هزینه‌های دفاعی و آمار تجاری به ما کمک کند اما در حوزه‌هایی که مربوط به درک و ذهن بشری در سیاست بین‌الملل است نمی‌تواند ما را راهنمایی کند. (Buzan, 1975: 279) بری بوزان نیز اظهار می‌دارد که نظریه مکتب انگلیسی در قالب وایتی و نظریه هنجاری نمی‌تواند با مبانی نظریه پوزیتیویستی که مبتنی بر فرضیات قابل آزمون با ماهیت علت و معلولی است همخوانی داشته باشد و نظریه در مکتب انگلیسی بیشتر به تقریر اروپایی آن یعنی سازمان‌دهی سیستماتیک یک عرصه و ایجاد مجموعه‌ای منسجم از مقولات اشاره دارد. (بوزان، ۱۳۸۸: ۴۰)؛ (Buzan, 2009: 40)

از آنجایی که مکتب انگلیسی واقعیت را هنجاری و ارزشی می‌داند لذا به جنبه‌های تعمیم‌پذیری علم اعتقاد چندانی نداشته و بر منحصربه‌فرد بودن متعلق شناخت تأکید می‌ورزد. هیدمی ساگانامی^۲ و لینکلتر معتقدند که محققین جامعه بین‌المللی هیچ‌گونه فرمول استاندارد را پیرامون مطالعه روابط بین‌الملل نمی‌پذیرند و تأکید دارند که متخصصین روابط بین‌الملل و تاریخ‌دانان نباید در مطالعات تجربی خود پیرامون روابط بین‌الملل از ابعاد ایدئوگرافیک^۳ (تفریدی در برابر تعمیمی)^۴ غافل شوند. (Linklater & Suganami, 2006: 114) در نظر گرفتن جنبه تفسیری و منحصربه‌فرد بودن پدیده‌ها باعث شده است که اندیشمندان مکتب انگلیسی مطالعات تاریخی، فلسفی و حقوقی را در رأس تحقیقات بین‌المللی خود قرار دهند و متعلقات شناختی بین‌المللی را از این منظر واکاوی کنند. این نوع مطالعات در رهیافت مکتب انگلیسی اساساً مبتنی بر بررسی‌های ارزشی و هنجاری است که به جای تبیین رفتارهای قابل مشاهده، تکوین واقعیت‌های بین‌المللی انگاره‌ای و ارزشی را موضوع مطالعه قرار می‌دهد. کارنالیا ناواری^۵ در رابطه با رویکرد معرفتی مکتب انگلیسی و تأکید آن بر تکوین یا تبیین انگاره‌ای توضیح می‌دهد که: «مکتب انگلیسی بیشتر به قواعد رفتاری توجه دارد تا رفتار، قواعد رفتاری برخلاف رفتار به درک آگاهانه و غرض مند فاعل شناسا اشاره دارد و در تمیز بین رفتار و نیت، مکتب انگلیسی بیشتر متمایل به تبیین نیت است و این مکتب ضمن رد سیستم مکانیکی جامعه، معتقد است که یک جامعه توسط قواعدی تکوین می‌یابد که از طریق فاعل شناسای خردمند و دارای نیت تشکیل شده است» (Navari, 2009: 4).

¹ Barry Buzan

² Hidemi Suganami

³ Idiographic

⁴ Nomothetic

⁵ Cornelia Navari

۳-۲-۴-هدف و غایت شناخت

۱-۳-۲-۴-سازهانگاری

هدف و غایت اصلی نظریه پردازان سازهانگار از تئوری پردازی‌های خود بررسی و تبیین واقعی‌تر جهان روابط بین‌الملل و تحولات و تغییرات دنیای سیاست بین‌الملل بر مبنای دگرگونی‌های ایده‌ای و اجتماعی است. در واقع یکی از اهداف اساسی سازهانگاری این است که در قالب نگرش‌های خرد، کلان یا سیستمی از ایده‌ها و انگاره‌ها، تغییرات سیاست بین‌الملل را تبیین کند؛ چیزی که بسیاری از متفکرین سازهانگار معتقدند به وسیله رهیافت‌های سنتی که صرفاً بر جنبه‌های مادی تأکید دارند قابل فهم نیست. (Adler, 1997: 220-226) البته برخی از متفکرین سازهانگار تلاش می‌کنند که در مطالعات خود از اصطلاح تبیین کم‌تر استفاده کرده و بیشتر بر مسئله تکوین تمرکز کنند؛ چراکه از نظر آن‌ها مورد نخست بیشتر مربوط به حوزه علوم طبیعی است تا جهان اجتماعی؛ اگرچه همان‌طور که پیش‌تر بیان کردیم برخی دیگر از آن‌ها همانند آدیبه لینچ و سیسیلیا کلاتر تمایز بین تبیین و تکوین را به دلیل نظریه مبنا بودن زبان مشاهده بسیار دشوار دانسته و معتقدند که کسی که به تبیین روی می‌آورد ناخودآگاه به تکوین نیز می‌پردازد و به دنبال فهم موقعیت عمل و کنش نیز می‌باشد؛ به عبارتی محققینی که از تبیین رفتار سخن می‌گویند، تفسیر معنا نیز انجام می‌دهند و آن پژوهشگرانی که بر فهم زبان تمرکز می‌کنند تا حدودی به تبیین یک کنش نیز می‌پردازند. (Lynch, 2007: 15)

۲-۳-۲-۴-نظریه انتقادی

تفکر شناختی هنجاری باعث می‌شود که رویکرد انتقادی در رابطه با غایت و هدف نظریه نیز مسیر متفاوتی را طی کند؛ مسیری که تغییر را مهم‌ترین بعد و غایت نظریه‌پردازی در نظر می‌گیرد. لذا هدف اصلی نئومارکسیسم از ساختن نظریه نه صرفاً تبیین بلکه تغییر و ایجاد وضعیت بهتر است. به بیان گیل وظیفه اصلی علم اجتماعی تبیین کنش اجتماعی، ساختار اجتماعی و همچنین تغییر اجتماعی است. (Gil, 1993: 21) این تغییر نیز شامل نوعی از دگرگونی است که به رهایی بشر و وضعیت بهتر بینجامد و بدین منظور همان‌گونه که لینکلتر با الهام از کاکس توضیح می‌دهد: «نظریه انتقادی برخلاف نظریه حل مشکل و رای نظم غالب قرار می‌گیرد و می‌پرسد که این نظم چگونه به وجود آمده است و نهادها و روابط قدرت و اجتماعی را مفروض نمی‌پندارد و آن‌ها را در مورد این که آیا و چگونه می‌توانند تغییر کنند مورد سؤال قرار می‌دهد و در پی ایجاد یک نظم جایگزین برمی‌آید.» (Linklater, 1990: 21) به‌طور کلی هدف نظریه‌پردازی انتقادی را می‌توان در این جمله کوتاه کارل مارکس خلاصه کرد که: «فلاسفه صرفاً جهان را به طرق مختلف تفسیر کرده‌اند اما آنچه از اهمیت بیشتری برخوردار است تغییر آن است.» (Yalvaç, 2017)

۳-۲-۴-مکتب انگلیسی

متناسب با تفکر جامعه بین‌المللی، هدف و غایت نظریه نیز از دیدگاه متفکرین مکتب انگلیسی

متفاوت است. یکی از وجوه نظریه‌پردازی جامعه بین‌الملل که به نظریه انتقادی نیز شباهت دارد بعد هنجاری نظریه می‌باشد. در واقع از نظر مکتب انگلیسی نظریه حاوی نگرش‌های هنجاری پیرامون روابط بین‌الملل است و باید تلاش نماید تا مسیر ترقی را هموار نماید. رابرت جکسون^۱ و جورج سورنسون^۲ در این زمینه تأکید می‌کنند که رهیافت جامعه بین‌المللی جنبه‌ای هنجاری دارد و بر اساس آن سیاست جهانی نسبت به تمامی توانایی‌های نهفته‌ای که انسان‌ها برای بهبود زندگی‌شان دارند باز است که از جمله آن‌ها می‌توان به صلح و پیشرفتی که مدنظر لیبرال‌ها بوده اشاره نمود (سورنسون، جکسون، ۱۳۹۴: ۲۲۳-۲۲۲)؛ (Sørensen, Jackson, 2014).

مکتب انگلیسی	نظریه انتقادی	سازه‌انگاری	مبانی معرفت‌شناختی
می‌توان به شناخت قابل‌اتکا دست یافت	می‌توان به شناخت قابل‌اتکا دست یافت	می‌توان به شناخت قابل‌اتکا دست یافت	۱. امکان شناخت
انگاره‌ای و تاریخی اجتماعی	انگاره‌ای و تاریخی اجتماعی	انگاره‌ای و تاریخی اجتماعی	۲. ماهیت شناخت
ناآل شدن به همکاری و صلح و پیشرفت بین‌المللی	دست‌یابی به وضعیت بهتر	تبیین تحولات و تغییرات روابط بین‌الملل	۳. هدف و غایت شناخت

جدول ۱. مبانی معرفت‌شناختی رویکردهای میانه

Table 1. Epistemological foundations of Middle Ground approaches

منبع: (نگارندگان، ۱۴۰۲)؛ (Authors, 2023)

نتیجه‌گیری

سنت نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل شاهد ۳ طیف اصلی از جریان‌های فرا نظری یا فلسفی بوده است که رویکردهای میانه یکی از مهم‌ترین این طیف‌ها به شمار می‌آید. مکتب انگلیسی، سازه‌انگاری میانه و نظریه انتقادی از مهم‌ترین نظریه‌های روابط بین‌الملل محسوب می‌شوند که در طیف رویکردهای میانه قرار داشته و تلاش کرده‌اند که یک مبنای غیرتقلیل‌گرایانه را از نظریات روابط بین‌الملل شکل دهند و به‌نوعی در راستای سازش مبانی فلسفی ضد اثبات‌گرایی و اثبات‌گرایی گام بردارند. اگرچه این تلاش‌ها بدون انتقاد نبوده و هر دو طیف فلسفی و نظری این رویکرد را مورد نقد قرار داده‌اند اما باین حال این جریان توانسته است خود را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین طیف‌های نظری و فلسفی در حوزه روابط بین‌الملل معرفی نماید. این پژوهش نشان داد که نظریه‌پردازان جریان میانه چگونه مبانی معرفتی خود را در راستای گریز از نگرش تجربی

¹. Robert Jackson

². Georg Sørensen

پوزیتیویسم از یک سو و فرار از افراط‌گرایی ضد پوزیتیویسم از سوی دیگر ترتیب داده‌اند. اگرچه این پژوهش بر مسئله معرفت‌شناختی تمرکز داشت اما ضرورت دارد تأکید نماییم که این نظریه‌پردازان در حوزه هستی‌شناختی و روش‌شناختی نیز چنین مسیری را طی کرده‌اند و در واقع نگرش معرفتی آن‌ها تا حد زیادی بر اصول هستی‌شناختیشان استوار است چراکه از منظر این رویکردهای نظری، هستی اجتماعی لایه‌های مختلفی دارد و این هستی‌ها را نمی‌توان به نگرش معرفتی صرفاً تجربی تقلیل داد بلکه برعکس این هستی‌شناختی است که می‌بایست مبنای معرفت‌شناختی ما قرار گیرد. بر این مبناست که آن‌ها روش‌شناسی تلفیقی را در راستای شناخت جهان سیاست به کار می‌گیرند.

منابع فارسی

۱. بیت‌جم، ر.، خسروی، م.، جلالی، ر.، صادقی حقیقی، د. (۱۳۹۱). ایالات متحده آمریکا و جنگ عراق بر اساس ساختارگرایی و استراتژی فرهنگی. مجله مطالعات بین‌المللی، ۱۸(۴)، ۱۷۹-۲۰۰.
۲. بلامی، ا. (۱۳۹۳). مدرسه انگلیسی، در مارتین گریفیث. نظریه روابط بین‌الملل در قرن بیست و یکم، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نی.
۳. بوزان، ب. (۱۳۸۸). از بین‌المللی تا جامعه جهانی؟ ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی. (به فارسی)
۴. نقیب‌زاده، ع. (۱۳۸۷). تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از معاهده وستفالن تا امروز. تهران: قومس.
۵. سورنسن، جی.، و جکسون، آر. (۱۳۹۴). درآمدی بر روابط بین‌الملل: نظریه‌ها و رویکردها. ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقی‌زاده و حسن سعید کلاهی، تهران: قومس.
۶. تورو، جی (۱۳۹۳). فمینیسم، در: اسکات برچیل و دیگران. نظریه‌های روابط بین‌الملل. ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرانی، تهران: میزان.

English References

1. Adler, E. (1997). Seizing the Middle Ground. *European Journal of International Relations*, 3(3), 319-363.
2. Adler, E. (2002). Constructivism and International Relations. In Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons. *Handbook of International Relations*. London: Sage Publications.
3. Booth, K. (2007). *Theory of World Security*. Cambridge: Cambridge University Press.

4. Bull, H. (1975). New Directions in the Theory of International Relations. *International Studies*, 14(2), 277-287.
5. Copeland, D. (2000) The Constructivist Challenge to Structural Realism: A Review Essay. *International Security*, 25(2), 187-212.
6. Dunne, T. (2011). The English School. In Robert E. Goodin. *The Oxford Handbook of Political Science*, Oxford: OUP Oxford.
7. Gill, S. (1993). *Epistemology, ontology, and the 'Italian School'*. In Stephen Gill, Gramsci, Historical Materialism and International Relations. New York: Cambridge University Press.
8. Guzzini, S. (2000). A Reconstruction of Constructivism in International Relations. *European Journal of International Relations*, 6(2), 147-182.
9. Helleiner, G. (2001) Markets, Politics, and Globalization: Can the Global Economy Be Civilized?. *Global Governance*, 7(3), 243-263.
10. Jeffrey, C. (1998). The Constructive Turn in International Relations Theory. *World Politics*, 50(02), 324-348.
11. Klotz, A. Lynch, C. (2007). *Strategies for research in constructivist international relations*. New York: M.E. Sharpe, Inc.
12. Krasner, S. (2000). Wars, hotel fires, and plane crashes. *Review of International Studies*, 26(1), 131-136.
13. Linklater, A. (1990). *Critical Theory and International Relations*. New York: St. Martin's Press.
14. Linklater, A. (2007). Critical theory. In Martin Griffiths, *International Relations Theory for the Twenty-First Century*. New York: Routledge.
15. Linklater, A. Suganami, H. (2006). *The English School of International Relations: A Contemporary Reassessment*. Cambridge: Cambridge University Press.
16. Mearsheimer, J. (1995). The False Promise of International Institutions. *International Security*, 19(3), 5-49.
17. Navari, C. (2009). What the Classical English School was Trying to Explain and Why its Members Were not Interested in Causal Explanation. In Cornelia Navari. *Theorising international society: English school methods*. New York: Palgrave Macmillan.
18. Onuf, N. (2013). *Making sense, making worlds: constructivism in social theory and*

international relations. New York: Routledge.

19. Outcomes on Food. (2019). United Nations , Retrieved October 20 2019, From <https://b2n.ir/r37973>
20. Reus-Smi, C. (2021). Holding the Middle Ground. In Piki Ish-Shalom. *Theorizing World Orders*. Montréal: McGill University.
21. Smith, S. (1996) Positivism and beyond. In Steve Smith, Ken Booth and Marysia Zalewski. *International theory: positivism and beyond*. Cambridge: Cambridge University Press.
22. Suganami, H. (2004). The English School and International Theory. In Alex J. Bellamy (ed.). *International Society and its Critics*. Oxford: Oxford University Press.
23. Trade and Globalization. (2008). World Trade Report 2008, Retrieved October 20 2019, From https://www.wto.org/english/res_e/booksp_e/anrep_e/world_trade_report08_e.pdf
24. Wendt, A. (2003). *Social Theory of International Politics*, New York: Cambridge University Press.
25. Wight, C. (2002). Philosophy of Social Science and International Relations. In Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons. *Handbook of International Relations*. London: SAGE Publications.
26. Yalvaç, F. (2017). Critical Theory: International Relations' Engagement with the Frankfurt School and Marxism. *Oxford Research Encyclopedia of International Studies*. Retrieved December 22 2022, from <https://oxfordre.com/internationalstudies/view/10.1093/acrefore/9780190846626.001.0001/acrefore-9780190846626-e-109>

Translated References to English

1. Adler, E. (1997). Seizing the Middle Ground. *European Journal of International Relations*, 3(3), 319–363.
2. Adler, E. (2002). Constructivism and International Relations. In Walter Carlsnaes. Thomas Risse and Beth A. Simmons. *Handbook of International Relations*. London: Sage Publications.
3. Beit Jam, R., Khosravi, M., Jalali, R., Sadeghi Haghghi, D. (2022). United States of America and the Iraq War According to Constructivism and Cultural Strategy.

International Studies Journal, (18)4, 179-200. **(In Persian)**

4. Bellamy, A. (2014). English school, In Martin Griffiths. *International Relations Theory for the Twenty-First Century*. Translated by Alireza Tayeb, Tehran: Ney. **(In Persian)**
5. Booth, K. (2007). *Theory of World Security*. Cambridge: Cambridge University Press.
6. Bull, H. (1975). New Directions in the Theory of International Relations. *International Studies*, 14(2), 277-287.
7. Buzan, B. (2009). *From International to World Society?*. Translated by Mohammad Ali Ghasemi, Tehran: Research Institute of Strategic Studies. **(In Persian)**
8. Copeland, D. (2000) The Constructivist Challenge to Structural Realism: A Review Essay. *International Security*, 25(2), 187-212.
9. Dunne, T. (2011). The English School. In Robert E. Goodin. *The Oxford Handbook of Political Science*, Oxford: OUP Oxford.
10. Gill, S. (1993). *Epistemology, ontology, and the 'Italian School*. In Stephen Gill, Gramsci, Historical Materialism and International Relations. New York: Cambridge University Press.
11. Guzzini, S. (2000). A Reconstruction of Constructivism in International Relations. *European Journal of International Relations*, 6(2), 147-182.
12. Helleiner, G. (2001) Markets, Politics, and Globalization: Can the Global Economy Be Civilized?. *Global Governance*, 7(3), 243-263.
13. Jeffrey, C. (1998). The Constructive Turn in International Relations Theory. *World Politics*, 50(02), 324-348.
14. Klotz, A. Lynch, C. (2007). *Strategies for research in constructivist international relations*. New York: M.E. Sharpe, Inc.
15. Krasner, S. (2000). Wars, hotel fires, and plane crashes. *Review of International Studies*, 26(1), 131-136.
16. Linklater, A. (1990). *Critical Theory and International Relations*. New York: St. Martin's Press.
17. Linklater, A. (2007). Critical theory. In Martin Griffiths, *International Relations Theory for the Twenty-First Century*. New York: Routledge.
18. Linklater, A. Suganami, H. (2006). *The English School of International Relations: A Contemporary Reassessment*. Cambridge: cambridge university press.
19. Mearsheimer, J. (1995). The False Promise of International Institutions. *International*

- Security*, 19(3), 5-49.
20. Naghib Zadeh, A. (2008). The history of diplomacy and international relations from the Treaty of Westphalia to today, Tehran: Ghoumes. **(In Persian)**
21. Navari, C. (2009). What the Classical English School was Trying to Explain and Why its Members Were not Interested in Causal Explanation. In Cornelia Navari. *Theorising international society: English school methods*. New York: Palgrave Macmillan.
22. Onuf, N. (2013). *Making sense, making worlds: constructivism in social theory and international relations*. New York: Routledge.
23. Outcomes on Food. (2019). United Nations , Retrieved October 20 2019, From <https://b2n.ir/r37973>
24. Reus-Smi, C. (2021). Holding the Middle Ground. In Piki Ish-Shalom. *Theorizing World Orders*. Montréal: McGill University.
25. Smith, S. (1996) Positivism and beyond. In Steve Smith, Ken Booth and Marysia Zalewski. *International theory: positivism and beyond*. Cambridge: Cambridge University Press.
26. Sørensen, G. Jackson, R. (2014). *Introduction to International Relations: Theories and Approaches*, Translated by Mehdi Zakerian, Ahmad Taghizadeh and Hasan Saed Kolahi, Tehran: Ghoumes. **(In Persian)**
27. Suganami, H. (2004). The English School and International Theory. In Alex J. Bellamy (ed.). *International Society and its Critics*. Oxford: Oxford University Press.
28. Trade and Globalization. (2008). World Trade Report 2008, Retrieved October 20 2019, From https://www.wto.org/english/res_e/booksp_e/anrep_e/world_trade_report08_e.pdf
29. True, J. (2014). Feminism, In Scott Burchill et.al.. *Theories of International Relations*. Translated by Homeira Moshirzadeh and Rohallah Talebi Arani, Tehran: Mizan. **(In Persian)**
30. Wendt, A. (2003). *Social Theory of International Politics*, New York: Cambridge University Press.
31. Wight, C. (2002). Philosophy of Social Science and International Relations. In Walter Carlsnaes, Thomas Risse and Beth A. Simmons. *Handbook of International Relations*. London: SAGE Publications.

32. Yalvaç, F. (2017). Critical Theory: International Relations' Engagement with the Frankfurt School and Marxism. *Oxford Research Encyclopedia of International Studies*. Retrieved December 22 2022, from <https://oxfordre.com/internationalstudies/view/10.1093/acrefore/9780190846626.001.0001/acrefore-9780190846626-e-109>

